

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۷ جولای ۲۰۲۰

حزب توده ایران و حزب کمونیست ایران و تحریف تاریخ!

امسال بهمناسبت صدمین سالگرد تاسیس «حزب کمونیست ایران»، حزب توده صفحه اینترنتی خود را با پیام‌های به اصلاح «احزاب کمونیست» کشورهای مختلف تزئین کرده است که بهمناسبت صدمین سالگرد حزب کمونیست ایران به حزب توده پیام شادباش داده‌اند.

سؤال این است که حزب توده چه ربطی به حزب کمونیست ایران دارد؟

چرا حزب توده ایران این چنین تاریخ را تحریف می‌کند؟

چرا نیروهای کمونیست جامعه ما، اهمیتی به تاریخ واقعیت‌های جامعه‌مان نمی‌دهند و فضا را برای سوءاستفاده سیاسی جریانات بدنامی همچون حزب توده باز می‌گذارند تا تاریخ کمونیستی ایران را این چنین تحریف کند؟

انبوهی از اسناد تاریخی، نشان می‌دهند که حزب توده که این چنین سینه‌چاک خود را وارث حزب کمونیست ایران می‌داند نه اهداف و برنامه و نه سیاست‌ها و عملکردهای کم‌ترین شباهتی به حزب کمونیست ایران ندارد.

حزب توده ایران در مهرماه ۱۳۲۰، تاسیس شد در حالی که در سال ۱۳۱۰ فعالیت حزب کمونیست ایران به پایان رسیده بود. در سایت حزب توده بهمناسبت صدمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران به تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۹۹، آمده است:

پیام‌های همبستگی از احزاب کشورهای: روسیه، یونان، قبرس، شیلی، پرتغال، فرانسه، آفریقای جنوبی، هند، آلمان، بریتانیا، ترکیه، عراق، فلسطین، اسرائیل، امریکا، کانادا، اتریش، اوکراین، ارمنستان، دانمارک، فنلاند، نروژ، مکزیک، و اکوادور، فیلیپین، پاکستان، بحرین، بلژیک و سوازی لند.

این حزب در نشریه خود به نام «نامه مردم»، شماره ۱۰۹۸، ۱۲ اسفند ۱۳۹۸، نوشته است:

«حزب توده به‌گواهی تاریخ صدساله اخیر، کمونیست‌ها و حزب توده ایران در انجام شدن تغییرهای سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی در میهن‌مان ایران، نقشی یگانه و تاریخی‌ای داشته‌اند که هیچ تلاش تبلیغاتی‌ای از سوی ارتجاع و بلندگوهای رسانه‌های امپریالیستی توان نفی آن را ندارد و بنا بر این تلاشی است مذبحانه...»

نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات «عدالت» ایران در تیرماه ۱۲۹۹-ژوئن ۱۹۲۰، در انزلی، «حزب کمونیست ایران» را بنیاد گذاشت. اما اعلام رسمی تشکیل حزب کمونیست ایران در ماه می ۱۹۱۷ در بادکوبه انجام گرفته بود. این جلسه که ۱۵۰ نفر در آن شرکت داشتند، به حزب «عدالت» وابسته بود که شبکه اول حزب کمونیست قفقازیه بود و نریمانوف مشهور هم که نخستین رئیس جمهوری آذربایجان کمونیست شد، از همین حزب عدالت بود.

آن‌ها شخصی به نام اسدالله غفارزاده را با مأموریت تشکیل شبکه حزب به ایران فرستادند و او با سرپرستی آوادیس میکائیلیان، معروف به سلطان‌زاده، در جولای ۱۹۲۰ نخستین کنگره حزب کمونیست ایران را شهر انزلی تشکیل داد و حیدرعمو اوغلی به ریاست حزب کمونیست ایران انتخاب شد. این اولین شبکه رسمی اعلام شده حزب کمونیست در ایران است، آن‌هم پس از سه سال که این حزب در حال تکوین بود. به این اعتبار می‌شود گفت حزب کمونیست ایران یکی از قدیمی‌ترین احزاب کمونیست آسیا است.

به این ترتیب در سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ حزب کمونیست در ایران تشکیل شد و نخستین رهبر حزب کمونیست ایران، به‌معنای رسمی، حیدرخان افشار موسوم به حیدرعمو اوغلی، اهل ارومیه، بود.

در دوره‌ای که حیدرعمو اوغلی به جای سلطان‌زاده به‌عنوان دبیرکل حزب کمونیست انتخاب شد و به ایران آمد، یک نوع تغییر در حزب پیش آمد و به‌نظر می‌رسد که نگاه حزب کمونیست به تحولات ایران واقع بینانه‌تر شده بود، عملکرد حزب کمونیست ایران در آن دوره تا زمانی که بر اساس قانون ۱۳۱۰ غیرقانونی اعلام شد و از فعالیت باز ماند. حزب توده ایران، حدود ۱۰ سال بعد، یعنی در ۱۰ مهر سال ۱۳۲۰ خورشیدی در تهران تاسیس شد سؤال این است که حزب توده چه ربطی به حزب کمونیست ایران دارد؟ هرچند که شاید برخی از اعضای حزب کمونیست در تاسیس حزب توده نقش داشتند.

با گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بر مصائب کارگران ایران نیز افزوده می‌شد. اسناد تاریخی نشان می‌دهند که کارگران صنایع ماهی‌گیری دریای خزر از ۶ صبح تا ۷ عصر کار می‌کردند. در صنایع ابریشم گیلان ۱۱ ساعت کار روزانه تعیین شده بود. در حالی که دستمزد کارگران زن و کودک نسبت به کارگران مرد پائین‌تر و مدت کار روزانه برای همه یکسان بود.

در سال‌های قبل از انقلاب مشروطیت، در کارخانجات ابریشم، متعلق به امین‌الضرب، کارگران مرد روزانه از ۵/۱ تا ۳ قران، کارگران زن از ۱۰ تا ۱۵ شاهی و اطفال خردسال از ۷ تا ۱۰ شاهی دستمزد می‌گرفتند. در کارخانجات شالیبافی کرمان استاد کار از ۱ تا ۲/۱ قران و خردسالان (که کارگران عمده را تشکیل می‌دادند) از ۳/۰ تا ۶/۰ قران دستمزد می‌گرفتند. قالی‌بافان کرمان در حدود ۱ تا ۲/۱ قران دستمزد داشتند. با در نظر گرفتن قیمت ارزاق ضروری در آن زمان، محققین به این نتیجه رسیده‌اند که تنها خرج خوراک روزانه یک خانواده حداقل ۳ قران می‌شده است، که در آن مخارج پوشاک، لباس و کفش، کرایه خانه، سوخت، معالجه و غیره بحساب نیامده است.

سبب اصلی شرکت فعال توده‌های محروم و در پیشاپیش آنان طبقه کارگر جوان ایران در جنبش سوسیال دموکراسی انقلابی (اجتماعیون عامیون) و انقلاب مشروطیت ایران (۱۲۹۰-۱۲۸۲) در فاجعه‌بارترین وضع نابسامان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و وضع طاقت‌فرسای زندگی مردم نهفته است. به‌همین دلیل است که در دوره مورد بحث، نه فقط روشنفکران مترقی مبارز مجبور به ترک کشور و انتشار مطبوعات خود در خارج از کشور (اختر در ترکیه، جیل المتین در هند، پرورش و ثریا در مصر، قانون در انگلستان، عروه الوثقی در فرانسه و غیره) می‌شوند، بلکه هزاران و هزاران کارگر و روستائی محروم، که از تامین نان روزانه خانواده در کشور خود ناتوان بودند، به کشورهای همسایه،

به‌ویژه روسیه می‌رفتند و در آن‌جا از نزدیک با جنبش سوسیال دموکراسی کارگری آشنا می‌شدند. در عین حال باید گفت عقب‌ماندگی اقتصادی، ضعف مناسبات سرمایه‌داری، کوچکی و پراکندگی مؤسسات صنعتی و غیره، همه در کمیت و کیفیت طبقه کارگر، و میزان آگاهی و تشکلیابی آن، و در نتیجه در جنبش سوسیال دموکراسی و کارگری، در ماهیت طبقاتی و فعالیت سیاسی حزب اجتماعیون عامیون و در پیشرفت انقلاب مشروطیت تا اندازه‌ای تأثیر قوی نداشت.

اندیشه‌های سوسیالیسم علمی، برای نخستین بار در ایران، در مقاله‌ای که روزنامه ایران (شماره ۴۰۲ اسفند ۱۲۵۹) به‌نقل از روزنامه مترقی و مهاجر (اختر چاپ استانبول) به‌مناسبت نهمین سال‌گرد کمون پاریس (۱۸ مارس ۱۸۷۱) درج کرد، به تفصیل سخن رفته است. روزنامه سبب درج مقاله را چنین توضیح می‌دهد:

«سوسیالیست‌ها ... روزبه‌روز در ترویج دادن مقاصد خودشان ترقی می‌نمایند ... و الان قریب بیست سال می‌شود که در جمیع اروپا منتشر شده‌اند.»

این روزنامه می‌نویسد:

«در اثنای محاربه پروس و فرانسه اصحاب این اعتقاد به‌نام کومونی و (اینترناسیونال) شهرت یافته بودند.»

پس از شکست کمون پاریس «این گروه از اجرای مقاصد دست نکشیده آهسته‌آهسته در اطراف ممالک اروپا منتشر شده، تخم خیالات خودشان را کاشتند و الان در روستاها بیش‌تر از همه جا کار می‌کنند.»

خلاصه آن‌که نویسنده مقاله، به‌سبب اهمیت سوسیالیسم و ترویج آن در جهان و گفت‌وگو پیرامون سوسیالیست‌ها در «صحائف اخبار» تصمیم می‌گیرد ایرانیان را با این نظریه آشنا سازد. «اصل مقصود این گروه» را نویسنده چنین توضیح می‌دهد:

می‌خواهند «فقرا را در کل اموال مردم مشترک سازند و از این راه معیشت و سعادت حال فقرا و رنجبران را خاطر جمعی دهند و در این خصوص موافقین بسیار تالیفات بی‌شمار نوشته‌اند.»

سپس نویسنده نظری به تاریخ اندیشه‌های سوسیالیستی در اروپا و به‌ویژه در ایران از زمان باستان تا آن روز، می‌اندازد و پس از ذکر مبارزه بی‌امان طبقات حاکمه علیه این نوع افکار در طول تاریخ، می‌نویسد:

«این گروه‌ها که آنان را گاهی سوسیالیست و گاهی نهیلیست و گاهی کومونیست گفته‌اند مانند گذشتگان برای به‌هم زدن ادیان و مذاهب عزمی ندارد. مقصودشان به‌طور خلاصه این‌ست که می‌گویند روی زمین به‌منزله خانه است و اهل آن اهل یک خانه و اولاد یک پدر و مادر. همه برادر و وار زندگی کنیم، همه به‌عزت و افتخار و وسعت روزی و کمی زحمت عمر بگذرانیم. دیگر نه پادشاه خودرانی لازم داریم و نه حکومت‌های مستبد را، این‌قدر هم که قشون و اسباب جنگ که دولت‌ها برای خراب کردن خانه‌های یکدیگر و کشتن ابنان جنس ما ترتیب می‌دهند و روزبه‌روز اسباب آدم‌کشی را ترقی داده بی‌جهت و سبب کرور کرور بنی‌آدم را بی‌هیچ گناهی فدائی خیالات و هوای نفسانی خودشان می‌کنند و مبالغی پول ملت در این راه‌ها صرف می‌شود، هیچ‌یک لازم نیست. منتها ترتیبی باید داد که مردم با کمال فراغت و آسودگی با همدیگر الفت ورزند و برادروار راه بروند و گذران‌شان هم به تنگی و خواری نشود.»

نویسنده به‌طور کلی افکار سوسیالیستی را ناشناخته دانسته و می‌نویسد:

«هنوز به‌جز سخن از این مطالب چیزی فهمیده نشده است و ترتیب و تاسیس همچنین اوضاعی ظاهر است که در کمال اشکال بل از قبیل محالات است.»

نویسنده از مواضع عینی‌گرائی بورژوائی و در سطح بسیار ابتدائی به اندیشه‌های سوسیالیستی برخورد می‌کند و جریانات به‌کلی متفاوتی را در هم می‌آمیزد. و البته در شرایط ایران آن زمان، یعنی صد سال پیش چنین برخوردی می‌توانست برای نخستین بار، آغازکننده گفت‌وگو پیرامون سوسیالیسم باشد

البته چنین برداشتی از سوسیالیسم علمی و نظریه فلسفی آن ماتریالیسم، در جامعه عقب‌افتاده آن روز ایران، که تازه نام سوسیالیسم و کمونیسم را می‌شنیدند، تعجبی ندارد.

در اروپای آن زمان نیز مارکس و انگلس نظریه سوسیالیسم علمی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک را در مبارزه پیگیر علیه نظایر چنین برداشت‌هایی به‌وجود آوردند و پیش بردند. در زمان مارکس هم بودند کسانی که نظریه ماتریالیسم فلسفی او را به‌معنای «پول پرستی» و «دنیا پرستی» می‌فهمیدند. مارکس آن‌ها را سخت مورد انتقاد قرار داده و چنین برداشتی از دانش ماتریالیسم فلسفی را برداشتی سوداگرانه (مرکانتیلیستی) نامیده و مورد سرزنش و استهزا قرار داده است.

در هر صورت همان‌طور که اشاره کردیم بسیاری از سوسیال دموکرات‌های حزب «سوسیال دموکراتیک ایران»، (Persian Social Democratic) که در باکو مشغول کارگری بودند در سال ۱۹۱۶ م. سازمانی به‌وجود آوردند که نام آن را «عدالت» گذاشتند. این حزب، پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، فعال‌تر شد و در شمال ایران تاثیر مهمی در تاسیس «اتحاد سوسیالیستی جمهوری ایران» (Soviet Socialist Republic of Iran) داشت. اما پس از تاسیس جمهوری، «سازمان عدالت» نام خود را به «حزب کمونیست ایران» تغییر داد.

پس از شکل‌گیری جمهوری سوسیالیستی و اتحاد و همکاری میان کمونیست‌ها و انقلابیون (جنگلی‌ها)، کمونیست‌های ایرانی از لحاظ خطوط سیاسی و برنامه‌ای تقسیم شدند و همین امر بحث‌های جدی در حزب ایجاد کرد. جناح چپ حزب کمونیست با نگرش رادیکال توانست ابتدا اکثریت را کسب کند و انقلابیون جنگلی که خواهان نظریه کمونیستی نبودند روابط خود را با رهبری کمونیستی اتحاد سوسیالیستی جمهوری ایران قطع کردند و به داخل جنگل‌های رشت رفتند. اما پس از این جدائی رهبری حزب کمونیست ایران، تلاش مجددی برای ایجاد جبهه‌ای واحد با انقلابیون جنگل آغاز کرد. اما دولت وقت شوروی نمی‌خواست که روابط دیپلماتیک خود با دولت وقت ایران و مذاکرات تجاری‌اش با بریتانیا را از طریق توسعه جنبش کمونیستی در ایران به مخاطره اندازد، ضربه شدیدی بر جمهوری سوسیالیستی ایران وارد کرد و سرانجام این جمهوری شکست خورد.

دولت بلشویکی، برای توجیه این تغییر سیاست خود و همکاری با دولت ایران، مدعی شد که شرایط ایران مستعد سوسیالیسم نیست و دموکراسی بورژوازی ایران به زمان بیش‌تری برای توسعه نیاز دارد. در نتیجه دولت شوروی از دولت ایران حمایت کرد. این رویداد هم‌زمان بود با به قدرت رسیدن رضاشاه در ایران.

ایجاد جمهوری انقلابی و سوسیالیستی ایران، به حزب عدالت فرصتی داد تا از طریق اتحاد با جنگلی‌ها و به دست آوردن کنترل نسبی دولت جدید انقلابی، به مبارزه انقلابی در ایران بپیوندند. حزب، یک ماه پس از اتحاد، کنگره‌ای تشکیل داد و در آن اعضا موافقت کردند که نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران (Iranian Communist Party) تغییر یابد. برنامه مورد پذیرش کنگره، سبب شد اختلافات میان اعضای کمونیست آن به‌وجود آید و اختلافات حزب با جنگلی‌ها را تشدید گردد. این مسأله سبب شد آنان خود را از دولت کنار بکشند و به جنگل برگردند.

در حالی که در سال ۱۹۲۰ م. حزب عدالت موفق شده بود در سراسر ایران و آذربایجان، در شهرهایی نظیر تبریز، مرند، خوی، اردبیل، خلخال، زنجان، رشت، قزوین و تهران، شعبات خود را تاسیس نماید. براساس گزارش بریتانیا در ماه مه ۱۹۲۰ م.، حزب عدالت (طی چندین ماه گذشته) «بسیار موفق عمل کرده است... روزنامه بلشویکی توشین در ۳۱

مارس اعلام کرد که حزب به‌طور موفقیت‌آمیزی مشغول برگزاری دوره‌های آموزش سیاسی در تاشکند بوده است و در همین ارتباط اعضای حزب در عشق‌آباد در حال افزایش هستند و گفته می‌شود صدها تن از کارگران مرد ایرانی در حال پیوستن به حزب می‌باشند.» روزنامه‌ای بلشویکی در ۱۳ ژوئن گزارش داد که حزب عدالت دارای «هفده مرکز با بیش از سی هزار عضو» است.

«شورای جنگ انقلابی» دولت جمهوری سوسیالیستی، فقط چند هفته پس از تاسیس دولت جدید در گیلان و هماهنگ با تلاش برای اعلان حمایت از شوروی، پیامی را برای تروتسکی فرستاد: «شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران - سازمان‌یافته براساس شورای کمیساریای مردم ایران - شادباش صادقانه خود را به ارتش سرخ و نیروی دریایی سرخ اعلام می‌دارد.»

این پیغام را کوچک‌خان، میرمظفرزاده و احسان‌الله‌خان، از رهبران جنگ که روابط کاری نزدیکی با کمونیست‌های ایران داشتند، امضاء کرده بودند. این سند همراه سخنرانی‌های حمایت از دولت شوروی نشان می‌دهد که کوچک‌خان در همان ماه‌های اولیه دولت انقلابی، به کار با بلشویک‌ها تمایل داشته است. به‌هرحال پس از کنگره انزلی در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰م، که در آن حزب کمونیست در جهت ایجاد انقلاب به سبک بلشویکی برنامه رادیکالی برای کنار گذاشتن جنبش رهایی‌بخش ایران حمایت کرد، او نیز تمایل خود را برای همراهی با دولت انقلابی از دست داد. کوچک‌خان کمونیست نبود. هدف وی از اتحاد با دولت شوروی و کمونیست‌های ایران ایجاد دولت کمونیستی نبود، بلکه حمایت از جنبش انقلابی جنگل بود.

بعد از کنگره انزلی، که کاملاً مخالف با بند اول توافق‌نامه فوق بود، کمونیست‌های ایران طرحی را برای مبارزه تبلیغاتی پذیرفتند که به موجب آن خواهان یک انقلاب سوسیالیستی در ایران بودند: «جهان کاپیتالیستی به صورت متحد به جنگ با روسیه شوروی پرداخته است... و در جهت حفظ و توسعه استقلالمان... زمان مبارزه طبقاتی برای به دست آوردن قدرت سیاسی و سرزمینی فرا رسیده است و ما می‌توانیم راهبر کارگران و کشاورزان باشیم». از همین‌رو زمان اتحاد با نیروهای انقلابی دموکراتیک و دموکرات - بورژوا به پایان رسیده است. این مصوبه سبب شد در نهضت جنگل اختلافاتی به‌وجود آید. «این نپذیرفتن همکاری با انقلابیون بورژوا به‌صورت کاملاً روشنی بر جبهه متحد با کوچک‌خان تأثیر منفی گذاشت... حزب کمونیست مشتاقانه به‌دنبال پیروزی در جنگ طبقاتی بود و شکست بریتانیا و ایجاد دولت ملی مستقل را کافی نمی‌دانست.»

پذیرش برنامه «جنگ کمونیستی» در کنگره انزلی نه تنها سبب شد ملی‌گرایان منزوی شوند، بلکه سبب اختلاف در درون حزب کمونیست نیز گردید. آویش سلطان‌زاده از بخش رادیکال حزب بود روشنفکر و نظریه‌پرداز انقلابی ارمنی ایرانی بود، از زمان انقلاب اکتبر فعالیت می‌کرد و نظریه‌های خود را در دومین کنگره بین‌المللی کمونیستی در جولای ۱۹۲۰م ارائه داد.

سلطان‌زاده به این موضوع اشاره کرده است که «این امر به‌طرز گریزناپذیری وجهه‌ای سوسیالیستی خواهد یافت و سبب تضعیف بورژوازی خواهد شد»، از همین‌رو کمونیسم بین‌الملل ضرورتاً و برای دوره‌ای کوتاه، از جنبش‌های انقلابی دموکراتیک در شرق و فقط در کشورهایی که «این جنبش هنوز در مرحله جنینی قرار دارد» حمایت خواهند کرد. او معتقد بود که در کشورهایی نظیر ایران، زمان آن فرا رسیده است که انقلاب یک گام دیگر پیش رود. اگر ما براساس این تز در کشورهایی فعالیت کنیم که در آن‌ها پیش از این حداقل ده سال تجربه فعالیت داشته‌ایم یا بورژوا - دموکراسی اساس و بنیان دولت است (نظیر دولت ایران)، این امر سبب حرکت توده‌ها به سمت ضدانقلاب

می‌شود. ما باید یک جنبش کمونیستی ضدجنبش بورژوا - دموکراسی را ایجاد و حمایت کنیم هر نوع ارزیابی دیگری از حقایق می‌تواند نتایج تأسف‌باری در پی داشته باشد.»

حیدرخان عموآوغلی، از رهبران حزب عدالت بود، سوسیال دموکرات کهنه‌کاری بود که در عرصه‌های انقلاب مشروطه ایران نیز فعالیت کرده بود. براساس یک گزارش بریتانیایی، حیدرخان به حزب عدالت پیوست و در ۱۰ ژوئن از عشق‌آباد آمد... و در منطقه ماورا قفقاز، رهبری بخش بزرگی از حزب عدالت را بر عهده گرفت. بنا به دلایل نامعلومی، وی به کنگره انزلی دعوت نشده بود. با وجود این و درست پیش از تشکیل کنگره انزلی، حیدرخان برنامه خود را در روزنامه «ژیزن نشنال» (Zhizn Natsional) (زندگی ملل) (در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰ م) ارائه داد. براساس دیدگاه وی و حامیانش در کنگره، «وظیفه همه کمونیست‌ها همکاری با نیروهای انقلابی و بورژوا - دموکرات برای مبارزه مشترک با بریتانیاست. انقلاب ایران برای رهائی کارگران نمی‌تواند در نخستین گام بدون مبارزه با استعمار خارجی موفق شود... انقلابیون ملی‌گرا باید به‌تدریج وارد انقلاب سوسیالیستی شوند.»

سیاست شوروی در ایران، در ۲۸ جولای - که کوچک‌خان و حامیانش از دولت انقلابی کنار کشیدند - کمونیست‌ها کنترل خود را بر منطقه از دست دادند. بلافاصله پس از آن، کابینه جدید انقلابی شکل گرفت: «کوچک‌خان با دوستان روس خود و تعدادی از حامیانش مجادله کرد و به جنگل‌های غرب گیلان بازگشت. کمتر از سیصد جنگلی در حوزه روس‌ها و بلشویک‌های آذربایجان باقی ماندند.» احسان‌الله‌خان، جنگلی‌چپ‌گرا که درست پیش از اعلان جمهوری به کمونیست‌ها پیوسته بود، در مقام رهبر کمیته انقلابی جدید اعلام کرد که «با توجه به کنارگیری (میرزا کوچک‌خان) از کابینه (انقلابی) که پس از اشغال انزلی روی داد و به‌منظور تقویت انقلاب، در ۳۱ جولای ۱۹۲۰ م. و در ساعت ۲ صبح، انقلابیون آزاد، براساس ضرورت توسعه انقلاب، دولت را از کابینه جدا می‌کنند و آن را در اختیار اعضای یک کمیته موقت قرار می‌دهند.»

یکی از بحث‌های عمده‌ای که سوسیالیست‌ها در انتقاد از دولت میرزا کوچک‌خان مطرح می‌ساختند، این حقیقت بود که دولت وی به اجرای اصلاحات ارضی تمایلی نداشت. بنابراین، زمانی که کمونیست‌ها قدرت را به‌دست گرفتند، آن‌ها با نیت توزیع زمین میان کشاورزان، به مصادره زمین‌ها اقدام نمودند. به‌هرحال چنین سیاستی را رهبران کمونیستی در شرایطی پذیرفتند که آنان از روابط پدرسالاری میان ارباب و رعیت آگاهی اندکی داشتند.

در چنین شرایطی، دولت انقلابی، علیه نیروهای قزاق ایران، به اقدامی نظامی دست زد و طرحی را برای حرکت به سمت تهران تهیه کرد. براساس گزارش «لندن تایمز»، «در ۱۷ اگوست، نیروهای شاه در اسماعیل‌آباد - حدفاصل میان منجیل و قزوین - با نیروهای سرخ درگیر شدند و پس از یک جنگ شش ساعته، قزاق‌های ایرانی پایگاه نیروهای سرخ را تصرف کردند.»

یک هفته بعد، قزاق‌ها وارد رشت شدند و پانصد نفر را دستگیر کردند «که همه متعلق به واحد ۱۱ ارتش روسیه در آذربایجان بودند.» هرچند نیروهای انقلابی توانستند در ۱ سپتامبر رشت را مجدداً تحت کنترل خود درآورند و عملیات نظامی را تا یک ماه دیگر ادامه دهند و این امر نشان‌دهنده این حقیقت بود که ارتش سرخ روسیه حامی انقلابیون بود. به‌هرحال این امر می‌توانست تلاش دولت شوروی برای مذاکره با دولت ایران را به مخاطره اندازد. در چنین وضعیتی بود که در کمیته بین‌الملل دوم، اعلامیه «مردمان در بند ایران، ارمنستان و ترکیه» منتشر شد و در آن از کارگران و کشاورزان این کشورها دعوت شده بود که در ۱ سپتامبر در باکو برای «بحث درباره چگونگی آزادی خودشان از چنگال بردگی و در نتیجه اتحادی برادرانه برای زندگی در برابری، آزادی و برادری» گرد هم آیند. اگرچه بیش‌تر ایده‌های مطرح‌شده در کنگره از لحاظ نظری در چهارچوب تز کمینترن بود، سخنرانی حیدرخان با عنوان «مسئله ملی

و استعمار» بیش از آن که درباره پیشبرد انقلاب باشد، در مورد اعتراض علیه بریتانیا بود. «نمایندگان که در اینجا گرد آمده‌اند و نیز سایر مردم، مخالف بریتانیا و هر نوع دیگری از استعمار هستند. من مطمئن هستم که این مردم به دنبال رسیدن به یک توافق هستند و عکس‌العمل منفی علیه بریتانیا و سایر امپریالیست‌ها را سازمان‌دهی خواهند کرد و شرق را از یوغ کاپیتالیست‌ها نجات خواهند داد.»

یک ماه پس از بازگشت نمایندگان ایران از کنگره باکو، آن‌ها خواهان نشست کمیته مرکزی حزب کمونیست شدند تا حزب برنامه معتدل حیدرخان را بپذیرد و دومین کمیته مرکزی تشکیل شود. به‌نظر می‌رسید که شکایت علیه سلطان‌زاده در کنگره باکو، وی را متقاعد ساخته باشد که برنامه وی بسیار افراطی بوده است. نظریه‌پرداز رادیکال (سلطان‌زاده) در این نشست پذیرفت که «بورژوازی و ارباب‌ها به این دلیل توانستند کوچک‌خان را جلب کنند که برنامه کمونیستی و تدابیر سوسیالیستی در زمان نامناسبی ارائه شده بود.» اینک وی ضرورت همکاری با نیروهای ملی‌گرا را پذیرفته بود: «با توجه به فقدان پرولتاریای دارای آگاهی جمعی جهانی و بی‌خبری و عجز باورنکردنی توده‌های دهقانی که اربابان بی‌رحمانه‌ای آن‌ها را استثمار می‌کنند و وجود دهقانان تحت اسارت نظام فئودال، جنبش کمونیستی در مبارزه‌اش علیه بلوک مرتجعان باید مبارزه خود را در شرق عمدتاً بر پایه طبقات خرده بورژوا قرار دهد... این بورژوازی خرد هنوز به میزان زیادی ناراضی است و به این دلیل انقلابی‌ترین طبقه در کشورهای عقب‌مانده است، از همین‌رو ابتدا احزاب کمونیستی شرق باید با این طبقه همکاری نمایند تا اتحادی واقعی با آنان برقرار شود.»

در بهار ۱۹۲۱ م، حزب کمونیست با کوچک‌خان مجدداً متحد شد و برنامه جدیدی را تصویب کرد که متعهد می‌شد سوسیالیسم را در ایران فقط زمانی عرضه کند که «بورژوازی دموکراتیزه شده و برای حزب مبارزه کند.» به هر حال براساس این سند، «مبارزه فوق‌العاده دشوار و نیازمند حمایت کامل روسیه شوروی است. ما برای رسیدن به اهداف خود نیازمند کمک کارگران فقیر و بلشویک‌های روسی هستیم که پرچم سرخ استاندارد سوسیالیسم روسی را در اختیار دارند و اعلام‌کننده این پیام هستند که «پرولتاریای جهان متحد شوید!» وی استروف (ایران‌دوست) و سایر مورخان شوروی درباره سقوط جمهوری گیلان به دوره‌ای اشاره می‌کنند که در آن، کمیته مرکزی دوم تاسیس شد و اتحاد مجددی با جنگلی‌ها برقرار کرد، اما به دشواری می‌توان آن را از دوره پیشین متمایز کرد؛ زیرا این کمیته نتوانست به‌صورت موثری با مشکلاتی که کمیته مرکزی پیشین نیز با آن روبه‌رو بود، تعامل داشته باشد.

در جولای ۱۹۲۰ م مقاله‌ای در «نیویورکتایمز» با عنوان «در روسیه شوروی» به چاپ رسید که بیان‌گر نگرش دولت شوروی بود و در آن به این مسأله اشاره شده بود که «یادداشت تفاهمی میان دولت ایران و روسیه شوروی در مسکو با هدف گشودن روابط دیپلماتیک و تجاری میان ایران و روسیه شوروی امضاء شده است.» در ۴ جولای، پیغامی از دولت ایران با این مضمون به‌دست مسکو رسید که «با هدف برقراری روابط دوستانه با دولت شوروی، دولت ایران قول فرستادن دو هیات به باکو و مسکو داد.» جورج چیچرین - کمیساریای مردمی در امور خارجه - که این پیغام را گرفته بود، در پاسخ اعلام کرد که «با وجود این‌که دولت شوروی با دولت تاسیس‌شده در رشت، دارای نگرش‌های مشابهی است، سیاست شوروی در قبال مناقشات داخلی ایران، مبتنی بر عدم مداخله است.» در ادامه آمده است که «مدت‌هاست که دیگر هیچ نیروی نظامی یا دریایی روسیه شوروی در اراضی یا آب‌های ایران حضور ندارند» و دولت شوروی امیدوار است که «برقراری بهترین روابط میان ایران و روسیه را شاهد باشد.»

در ۳۱ اکتبر نخست‌وزیر ایران، مشاور الممالک را، که کارمند بازنشسته دولتی و پیش از آن سفیر ایران در قسطنطنیه بود، برای مذاکره به مسکو فرستاد. زمانی که وی به مسکو رسید، مذاکره را برای عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران آغاز کرد. بهانه ارتش سرخ برای ورود به اراضی ایران در ماه آوریل، انهدام نیروهای باقی‌مانده ضدانقلابی ژنرال

دنیکن بود. به هر حال، براساس نگرش دولت شوروی، تخلیه نیروها از گیلان غیرممکن بود؛ زیرا به بریتانیا اجازه می‌داد که جانشین این نیروها شود و در موقعیتی تهاجمی علیه آذربایجان شوروی قرار گیرد. مشاور الممالک - در صورت جلسه‌ای از مذاکرات که آن را برای اداره خارجی بریتانیا ارسال کرده است - پاسخ داد: «اگر دولت شوروی به صورت کامل تضمین کند که تمام نیروهای بلشویکی را به یکباره از رشت و انزلی عقب بکشد، دولت ایران نیز دولت پادشاهی (بریتانیا) را ترغیب خواهد کرد که فراتر از منجیل نیروهایش را مستقر نکند.»

از آنجاکه روس‌ها مدعی بودند که با اهداف امنیتی در اراضی ایران مستقر شده‌اند، مجبور شدند این پیشنهاد را بپذیرند؛ به همان صورتی که بریتانیا نیز به تخلیه نیروهایش متمایل می‌شد. مذاکرات ادامه یافت و شوروی با تعهداتی که پس از انقلاب بلشویکی مستقیم به دولت ایران داده بود موافقت کرد. دولت بلشویکی اعلام کرده بود که تمام پیمان‌ها و امتیازاتی که دولت تزاری از ایران گرفته است، ملغی می‌باشد. به تدریج مسکو درخواست کرد که کمونیست‌های ایران برای مداخله‌شان در جنبش انقلابی تحت تعقیب قرار نگیرند و زمانی که این درخواست به نخست‌وزیر ایران ارائه شد، وی اعلام کرد که «با این درخواست موافق است که کمونیست‌های ایران به خاطر جرایم‌شان در گذشته تحت تعقیب قرار نگیرند، اما آن‌ها نباید اجازه داشته باشند به خاطر مخالفتشان در آینده، مشمول این بخشودگی قرار گیرند.»

در واقع نوع توافقی که دولت شوروی به دنبال آن بود، کاملاً مشابه توافق‌نامه ۱۹۰۷ م. میان انگلیس و روسیه بود که به موجب آن، ایران به حوزه نفوذ قدرت‌های خارجی تقسیم شده بود، از همین رو به همان صورتی که دولت ایران به توافق با بلشویک‌ها و نیز حضور نداشتن قدرت خارجی دیگر در این منطقه حائل مایل شد، شوروی نیز دیگر به حمایت از جنبش انقلابی گیلان رغبتی نداشت. پیش‌تر و در نوامبر، لنین سندی را به پولیت بور ارائه داده بود که نشان‌دهنده تمایلات دولت شوروی در قبال ایران بود: «یک سیاست مماشات حداکثری در قبال ... ایران با هدف پرهیز از جنگ پذیرفته شود. ما نباید اقداماتی را انجام دهیم که سبب نوعی مبارزه جدی علیه ایران شود. هدف اصلی حفظ آذربایجان (شوروی) و تضمین دسترسی به کل دریای خزر است.»

در ژانویه ۱۹۲۱ م. لنین از حزب کمونیست شوروی (بلشویک‌ها) خواست که «با توجه به این‌که (انقلاب گیلان) دیگر یک جنبش دموکراتیک نیست، خط سیاسی کمیساریای مردمی در امور خارجی برای کمک شوروی به پایان مناقشه در گیلان» را بپذیرند.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. و درست پنج روز پس از آن‌که رضاخان (فرمانده نیروهای قزاق) و سیدضیاء طباطبائی (سیاست‌مدار راست افراطی) علیه کابینه سپهدار اعظم در تهران، کودتا کردند، پیمان مودت ایران و شوروی امضاء شد. دولت شوروی، ضمن ادعای دیدن یک ایران مستقل و مرفه، با لغو تمام ادعاهای دولت تزاری موافقت کرد و هم‌زمان پیش‌بینی‌هایی را مطرح ساخت: «از آن‌جا که در پاره‌ای از کشورهای ثالث تلاش‌هایی می‌شود که هدفش مداخله به منظور عینیت بخشیدن به سیاست طمع‌کارانه علیه اراضی ایران یا تبدیل سرزمین ایران به پایگاهی برای اقدام نظامی علیه اتحاد جماهیر شوروی است، در صورتی که خطری مرزهای شوروی یا متحدانش را تهدید کند و اگر دولت ایران، پس از اخطار دولت شوروی، قدرت کافی برای رفع خطر نداشته باشد، دولت اتحاد شوروی براساس تدابیر ضروری نظامی، و براساس حق دفاع از خود، محق به وارد ساختن نیروی نظامی به اراضی ایران خواهد بود.»

هرچند موافقت نکردن با بخش آخر درخواست شوروی مانع تصویب مجلس بود، سرانجام و پس از آن‌که شوروی از درخواست خود مبنی بر بخشودگی اعضای حزب کمونیست و ایجاد سازمان‌های کارگری دست برداشت، در ۱۵ دسامبر (این توافق‌نامه) تصویب شد. در همان زمان (سپتامبر) حیدرخان دبیرکل حزب کمونیست ایران، طی اقدامی

مشکوک کشته شد و در ماه اکتبر شوروی همه نیروهایش را از خاک ایران فرا خواند و رضاخان نیز در همان ماه رشت را اشغال کرد.

براساس پیش‌بینی این مسائل، هیاتی پنج نفره از اعضای حزب کمونیست در کنگره سوم کمینترن از پروتاریای جهان درخواست حمایت کردند. یکی از مورخان درباره این درخواست به کنگره نوشته است: «با توجه به بیداری ملی جدید ایران، (نمایندگان حزب کمونیست) هشدار دادند که کمونیست‌ها قادر به کسب قدرت نیستند.» این درخواست بی‌فایده بود. همان‌طور که گزارش فصلی امریکا اشاره کرده است، «اینک مشخص شده بود که مسکو دیگر معتقد نیست که حمایت از نیروهای شورشی در شمال ایران سودمند باشد.»

چچرین در تلاش برای توجیه نظری تغییر سیاست مسکو نوشته است: «تقویت شرق در مبارزه‌اش علیه دشمنان امپریالیستی نه تنها اخلاقی بلکه عملی است، بنابراین برای ما توجه به این حقیقت ضروری است که توسعه اقتصادی در کشورهای مشرق‌زمین و پدیدار شدن بورژوازی ملی قدرتمند، شرایطی را برای عقب‌نشینی اجباری امپریالیسم خارجی فراهم می‌کند. یک بورژوازی قدرتمند آخرین بقایای فئودالیسم و استبداد را از میان خواهد برد و یک دولت ملی توانمند ایجاد خواهد کرد و سبب خواهد شد در برابر هر نوع تلاش خارجی مقاومت شود و سرانجام به توسعه نیروهای تولید و در نتیجه مبارزه طبقاتی به تأسیس حکومتی کمونیستی منجر خواهد شد ... ، از همین رو براساس این حقیقت، سیاست ما مبتنی بر روشی مثبت است و به تسهیل فرایند توسعه و خودآگاهی بورژوازی در کشورهای شرق کمک می‌کند تا این نیرو بتواند موانع محکمی در برابر تمایلات امپریالیسم بریتانیا و سایر کاپیتالیست‌ها ایجاد کند.»

در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ م. و پس از ماه‌ها مذاکره، دولت شوروی هم درخواست‌های بریتانیا را پذیرفت و موافقت‌نامه تجاری انگلیس و شوروی امضاء شد. آنان موافقت کردند که یکدیگر را محاصره دریائی نکنند و تجارت بلافاصله از سر گرفته شود. دولت شوروی قول داد که در شرق، بحث انقلاب را دنبال نکند و از هر نوع تبلیغاتی علیه بریتانیای کبیر خودداری کند.

نه تنها پیمان‌های امضاء شده با بریتانیا و ایران، جنبش انقلابی گیلان را در معرض فروپاشی جدی قرار داد، بلکه دولت شوروی را به حمایت از حکومت ایران مصمم ساخت و رضاخان فرصت طلایی برای حمله به جمهوری گیلان یافت. پس از تلاش‌های مکرر برای مذاکره با کوچک‌خان به منظور تسلیم شدن نیروهایش، رضاخان ارتش قدرتمند جدید ایران را، برای تصرف رشت، به این منطقه اعزام نمود. و در اکتبر ۱۹۲۱ م. شهر سقوط کرد. کوچک‌خان در کوه‌های گیلان در محاصره سرما جان باخت، حکومت احسان‌الله‌خان و سایر رهبران چپ را وادار کرد که به شوروی بروند. در ۱ نوامبر، جنبش انقلابی گیلان کاملاً نابود شد و شمال ایران تحت کنترل دولت مرکزی ایران درآمد.

به‌طور کلی سیر اوضاع سیاسی در جامعه در آغاز تشکیل حزب کمونیست ایران را می‌توان به‌این شکل خلاصه کرد که غیر از رابطه حزب کمونیست با جنبش جنگل، حزب کمونیست هر چند با افت و خیزهایی، اما فعالیت‌های جدی انجام داد. به‌عنوان مثال، در برخی از اسناد تاریخی آمده است که حزب کمونیست ایران توانست اتحادیه‌های کارگری را سازمان دهد و در جهت دفاع از حقوق زنان فعالیت کند. در عرصه نظری پیشرفت‌هایی در جامعه ایجاد کند و...

حزب کمونیست، سازمان‌های وسیعی در نقاط مختلف کشور ایجاد کرد به‌خصوص در شهرهایی نظیر قزوین، همدان، کرمانشاه، شمال ایران، آذربایجان و... اما حزب کمونیست ایران، از زمانی که مرکزیتش را به تهران منتقل کرد، کار در بین این تشکلهای پراکنده را در برنامه‌اش قرار داد. حزب کمونیست ایران به‌دلیل نداشتن کادرهای ورزیده، هنوز توان رهبری این جنبش‌های پراکنده را نداشتند، اما ارتقای سطح این تشکلهای را مدنظر خود قرار داد، و در نتیجه، به‌منظور به‌وجود آوردن وحدت تشکیلاتی و بالا بردن توان نظری (تئوریک) این تشکلهای ضد استعماری، نخست

روزنامه «حقیقت»، سپس روزنامه «کار»، و به دنبال آن‌ها روزنامه‌های محلی همچون روزنامه «نصیحت» قزوین، «پیک رشت»، و روزنامه‌های محلی (ولایتی) دیگر را منتشر کرد. در این دوره، حزب ترقی‌خواه و مبارز دیگری که به شدت تحت تأثیر انقلاب اکتبر بوده، به رهبری شخصیتی به نام انقلاب مشروطه یعنی سلیمان میرزا اسکندری، و آن، حزب «اجتماعیون» (معادل فارسی سوسیالیست) نام دارد که بر مبنای گرایش‌های اقشار میانه جامعه شکل گرفته است. همکاری بسیار نزدیک میان حزب کمونیست ایران و حزب اجتماعیون به وجود می‌آید. نزدیکی و وحدت کاری میان این دو حزب به نحوی است که بارها کنسول بریتانیا در ایران در گزارش‌هایی که در این دوران برای وزارت خارجه کشور متبوعش فرستاد این دو حزب را با هم اشتباه گرفته است. در آن هنگام جوانان روشنفکر ایران برای ایجاد جمعیت‌هایی فرهنگی، ادبی، و نمایشی ذوق و شوق مخصوصی از خود بروز می‌دادند. در برخی از شهرها، صرف نظر از سازمان‌های سیاسی، چنین جمعیت‌هایی نیز به وجود آمده بودند. مهم‌ترین این جمعیت‌ها عبارت بودند از: «جمعیت فرهنگ» در رشت، «انجمن پرورش» در قزوین، «جمعیت فرهیخت» در بندر انزلی، و «پیک سعادت نسوان» (زنان) و «نسوان» (زنان وطن‌خواه) در تهران و... در تمام این تشکلهای، حزب اجتماعیون و حزب کمونیست ایران نقشی برجسته داشتند. سال‌های پیش از تشکیل حزب کمونیست ایران یعنی سال‌های دهه ۱۲۹۰ با رشد جنبش کارگری و شکل‌گیری اعتصاب‌های کارگری همراه است. در این حرکت‌ها، کارگران خواستار حقوق خود از جمله حق ۸ ساعت کار در هفته بودند.

بر اساس منابع آماری گوناگون، در دی‌ماه ۱۳۰۰، در تهران با بیش از ۲۰۰ هزار نفر جمعیت، ۱۰ اتحادیه کارگری با حدود ۱۰ هزار نفر عضو فعالیت می‌کرده‌اند. در تبریز با حدود ۲۰۰ هزار نفر جمعیت، اتحادیه‌های کارگری و صنفی در حدود ۳ هزار نفر عضو داشته‌اند. در رشت با حدود ۴۰ هزار نفر جمعیت، اتحادیه‌های کارگری در حدود ۳ هزار نفر عضو داشتند. در انزلی و حومه اتحادیه کارگران ماهیگیری ۳ هزار نفر عضو داشت که ۳۰ درصد آن کارگران روسی بودند. در عین حال، در بندر انزلی کارگران بندر نیز اتحادیه خودشان را داشته‌اند با حدود ۲۰۰ نفر عضو. در دیگر شهرهای ایران نیز اتحادیه‌های کارگری و صنفی به تدریج به وجود می‌آیند.

در نتیجه سازمان‌دهی و رهبری اتحادیه‌ها، جنبش اعتصابی گسترش یافت و اتحادیه‌های کارگری توانستند اوایل سال ۱۳۰۰ چندین اعتصاب پیروزمند را سازمان دهند. از جمله اعتصاب کارگران چاپخانه‌های تهران، اعتصاب کارگران نانوائی‌های تهران، اعتصاب کارگران کارخانه‌های ریسندگی تهران، اعتصاب کارگران بندر انزلی و...

پس از استقرار حکومت دیکتاتوری رضاخان در سال ۱۳۰۴، حمله‌های نیروهای ارتجاعی بر ضد جنبش کارگری و اتحادیه‌ای بعدی تازه و گسترده‌تر پیدا کرد. در همین سال ۱۳۰۴ و در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تهران به فرمان رضاشاه منحل گردید و تعقیب پولیسی گسترده بر ضد کمونیست‌ها و نیروهای چپ آغاز شد.

سرانجام، در سال ۱۳۱۰، رضاشاه قانونی ضد کمونیستی را از تصویب مجلس دست‌نشانده‌اش گذراند که بعدها به «قانون سیاه» معروف شد. مطابق این «قانون سیاه» ضد کمونیستی، هرگونه فعالیت کمونیستی در ایران ممنوع شد.

فعالیت‌های حزب کمونیست ایران و انتشار مجله دنیا به علت مغایرت با قانون مصوب سال ۱۳۱۰ که هرگونه فعالیت کمونیستی را ممنوع اعلام کرده بود، مخفیانه صورت می‌گرفت. در نتیجه هنگامی که یکی از افراد مرتبط با تقی ارانی به نام محمد شورشیان در سال ۱۳۱۵ دستگیر شد، حزب کمونیست در زیر ضرب قرار گرفت و تمامی اعضای آن به اضافه افراد غیرحزبی ولی مرتبط با کادرهای بالای حزب در اردیبهشت سال ۱۳۱۶ دستگیر و عموماً به ده سال

حبس زندان شدند. دستگیرشدگان با وجود آن که برخی هیچ گونه پیوندی با حزب کمونیست نداشتند به گروه «۵۳ نفر» مشهور شدند.

تعدادی از این گروه ۵۳ نفر در مباحثی که در زندان با یکدیگر داشتند تصمیم گرفتند پس از آزادی از زندان، بار دیگر حزب کمونیست را احیاء کنند.

احسان طبری معتقد است که عدم نام گذاری حزب جدید به حزب کمونیست، دستوری از جانب کمینترن بود: «معلوم شد که کمینترن (دفتر بین الملل سوم در مسکو) به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله (رضا) روستا خبر داده بود که حزب جدید «حزب کمونیست» نخواهد بود. اولاً، به علت وجود قانون ضد کمونیستی مورخ ۱۳۱۰، که قانونیت کمونیستی را ممنوع و عضویت در این حزب را جرم اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار قانونی داشت. ثانیاً به علت وضع اجتماعی ایران که در آن وجود حزب مستقل کمونیست ها را غیر لازم می کند.» (احسان طبری. کژ راه. انتشارات امیرکبیر. ص ۴۳)

نورالدین کیانوری، می نویسد:

«علت این که نام حزب را توده گذاشتند، یک مسأله قدیمی است که در سال ۱۹۳۶ استالین مطرح کرد. او می گفت که در کشورهای عقب مانده، کمونیست ها نباید به نام حزب کمونیست فعالیت کنند، بلکه باید در جبهه شرکت کنند، چون که در این کشورها هنوز برای پذیرش افکار کمونیستی آمادگی نیست، این مال ۱۹۳۶ است.» (خاطرات نورالدین کیانوری. موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه. ص ۷۵)

به هرحال پس از ورود قوای متفقین به ایران و سقوط رضاشاه، اعضاء گروه «۵۳ نفر» تدریجاً بخشوده و از زندان آزاد شدند و امکان یافتند تا تشکیل حزب را پی گیرند.

برای تاسیس حزبی کمونیستی، نظر و حمایت اتحاد جماهیر شوروی، شرط بود. براساس اسناد موجود برای این منظور، یعنی جلب حمایت شوروی، اسکندری و نوشین راهی بخش بازرگانی سفارت شوروی در پامناز شدند و خواست خود را با آنان در میان گذاشتند

«پس از چند روز روس ها موافقت کردند که حزب توده ایران را پایه گذاری و فعالیت تبلیغاتی ما در درجه اول علیه هیتلر و مسأله فاشیسم گردد.» (همین کتاب. سند شماره ۱۳۱۴ مورخ ۳۰/۹/۱۳۵۵)

چون بنا به توصیه اکید کمینترن قرار بود حزب آتی، ماهیت کمونیستی نداشته باشد و پوشش ملی برای خود دست و پا کند، دست اندرکاران تشکیل حزب به سراغ چند تن از افراد «ملی گرا» از جمله دکتر محمد مصدق و سلیمان میرزا محسن اسکندری رفتند. بیشتر این افراد همکاری و عضویت در حزب را نپذیرفتند، اما سلیمان میرزا اسکندری که در ادوار مختلف مجلس و از شاهزادگانی بود که دارای افکار معتدل و میانه رو و در عین حال به سوسیالیست ها نزدیک بود... موافقت کرد و طرح تشکیل یک حزب معتدل را پذیرفت. (حزب توده. از شکل گیری تا فروپاشی ۱۳۲۰-۱۳۶۸)

سرانجام به پیشنهاد شوروی و با حضور «علی اوف» نماینده سفارت آن کشور در ایران حزب توده در دهم مهر ۱۳۲۰ و با شرکت بیش از ۸۰ نفر در خانه سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد.

در این جلسه برخی از کمونیست های قدیمی که از سیاست های شوروی و کمینترن بی اطلاع بودند از نام گذاری حزب ناخرسند بوده و بر احیای «حزب کمونیست ایران» پافشاری می کردند. علی اوف که برای بیش تر اعضاء ناشناخته بود و به عنوان یک کمونیست آذری در جلسه شرکت کرده بود گفت:

«با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، حزبی باید تاسیس شود که معتدل و میانه‌رو باشد تا بتواند کلیه طبقات را در خود جمع‌آوری کند، بدین لحاظ نام حزب کمونیست در شرایط فعلی برای ایران مناسب نیست.» (جمعی از پژوهشگران. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ص ۹۳)

در سال ۱۳۲۲ روزنامه رهبر ارگان حزب بود، برای متقاعد ساختن افکار عمومی که حزب توده یک حزب کمونیستی نیست چنین نوشت:

«آیا حزب توده کمونیست است؟ نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی که دسته سیدضیاء می‌کوشند به ما وارد سازند و بدان وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیسم و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاص است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران بوجود آید آن حزب قطعاً حزب توده نخواهد بود.» (خاطرات نورالدین کیانوری. ص ۷۷)

اما حزب توده نتوانست نظر مساعد افراد ملی‌گراها و ضد استعمار را به‌خود جلب کند به‌طوری که کیانوری گفته است: «یک علت دیگر عدم گرایش عناصر ملی و آزادی‌خواه به همکاری با کمونیست‌ها تبلیغات وحشتناکی بود که در طی سال‌های طولانی حکومت استبدادی رضاخان از سوی روزنامه‌ها و نشریات وسیع وابسته به امپریالیسم جهانی علیه کمونیسم و کمونیست‌ها می‌شود. این عناصر ملی و آزادی‌خواه که معمولاً وابسته به قشرهای سرمایه‌داری ملی و روشنفکران طبقات بالای جامعه بودند. از کمونیسم و کمونیست‌ها وحشت داشتند.» (حزب توده از شکل‌گیری تا ... به نقل از روزنامه رهبر. شماره ۲۵۰. مورخه ۱۳۳۲/۱۲/۱۷)

کیانوری موسسین حزب را به چهار گروه تقسیم کرده است:

«گروه اول، بخشی از «۵۳ نفر»، گروه دوم چند نفری از عناصر ملی، مانند سلیمان میرزا اسکندری و محمد پروین گنابادی گروه سوم، کمونیست‌های قدیمی که قبل از «۵۳ نفر» دستگیر شده بودند و «گروه چهارم کسانی بودند که ایرج اسکندری و غیره می‌خواستند آن‌ها را به‌عنوان عناصر ملی جلب کنند، این‌ها یا به‌کلی فاسد بودند و یا برای جاه و مقام به حزب توده روی آوردند. مانند عباس اسکندری عموی ایرج و مهدی لاله.» (خاطرات نورالدین کیانوری. ص ۷۷)

حزب توده بلافاصله پس از تشکیل، اعضای موقت کمیته مرکزی را به شرح زیر انتخاب کرد:

۱- سلیمان میرزا محسن اسکندری (رئیس حزب) ۲- عباس اسکندری، ۳- ایرج اسکندری، ۴- دکتر رضا رادمنش، ۵- دکتر مرتضی یزدی، ۶- دکتر محمد بهرامی، ۷- نورالدین الموتی، ۸- عبدالصمد کامبخش، ۹- رضا روستا، ۱۰- آرداشس آوانسیان، ۱۱- عبدالحسین نوشین، ۱۲- محمود بقراتی، ۱۳- علی امیرخیزی، ۱۴- محمدعلی شریفی، ۱۵- ابوالقاسم اسدی.

در هفدهم مهر ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده تشکیل گردید و مرامنامه و نظامنامه حزب تنظیم و تصویب گردید. کنفرانس؛ کمیته مرکزی موقت را به استثنای عباس اسکندری که اخراج شده بود و ابوالقاسم اسدی که فوت کرده بود را ابقاء و دکتر فریدون کشاورز و مهدی کی‌مرام را به ترکیب خود وارد کرد.

حزب توده در همان سال توانست در پنج استان کشور، کمیته ایالتی خود را تاسیس کند. با گسترش فعالیت‌ها در تهران و دیگر استان‌ها، حزب خود را برای شرکت در انتخابات مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۳ آماده می‌ساخت. این حزب تصمیم داشت بیست نامزد به مردم معرفی کند.

در ملاقاتی که نمایندگان این حزب با اسمیرنوف سفیر شوروی داشتند او گفت: «بیست نفر کاندیدا چه معنایی دارد، نصف مجلس بایستی دست‌نشانده شما باشد.» (خاطرات نورالدین کیانوری. ص ۶۷)

نامزدهای حزب از تهران نتوانستند راهی مجلس شوند ولی این حزب در مجموع ۸ نماینده راهی مجلس کرد. این ۸ نفر «فراکسیون توده» را در مجلس تشکیل دادند.

در این دوره، محمد ساعد مراغه‌ای به نخست‌وزیری منصوب شد. او برای بهره‌برداری از نفت شمال مخفیانه با کمپانی‌های امریکائی گفت‌وگو کرد. هنگامی که این مذاکرات از پرده برون افتاد، شوروی‌ها، کافتارادزه، معاون وزارت خارجه، را در راس هیاتی به ایران اعزام کردند تا امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال به آنان واگذار گردد. ورود کافتارادزه مصادف شد با میتینگ حزب توده علیه دولت ساعد. ارتش سرخ حمایت از راهپیمایان را برعهده داشت. این بدان معنا بود که اگر امتیاز نفت جنوب به انگلیس‌ها واگذار شده است امتیاز نفت شمال باید به شوروی واگذار گردد. کیانوری گفته است:

«بعدها شوروی‌ها به ما گفتند که ما انتظار نداشتیم که نفت شمال را به ما بدهند و به فکر بستن قرار داد هم نبودیم، ولی در جریان جنگ (جهانی دوم) احساس کردیم که در آینده دشمن اصلی ما امریکا خواهد بود و مستقر شدن امریکائی‌ها در سرحدات شمالی ایران و حتی در دریای خزر خطر فوق‌العاده بزرگی برای ماست، و برای این‌که جلوی این خطر را بگیریم این پیشنهاد را دادیم.» (خاطرات ایرج اسکندری. ص ۱۴۴)

جنگ جهانی دوم در اردیبهشت سال ۱۳۲۴ با سقوط برلین توسط ارتش سرخ به پایان رسید. و با تبعید رضا شاه، همزمان جنبش‌های اجتماعی در ایران فعال‌تر شدند. از جمله در شهریور همان سال فرقه دموکرات آذربایجان توسط سیدجعفر پیشه‌موری تشکیل گردید. حزب توده با تشکیل فرقه مخالفت کرد.

حزب توده، حتی نامه اعتراض‌آمیزی خطاب به حزب کمونیست جمهوری آذربایجان می‌نویسد و در آن یادآور می‌شود: «حزب توده می‌تواند همه وظایفی را که فرقه برای خود قرار داده، خود بنابر مقتضیات انجام دهد.» (همان. ص ۱۷۴) این نامه را ایرج اسکندری که عازم فرانسه بود در مسکو به مقامات دولت شوروی تحویل می‌دهد. مدتی بعد سفارت شوروی در تهران، کمیته مرکزی حزب را فرا می‌خواند و به آنان تفهیم می‌کند «که رفیق استالین عقیده‌اش این است که این‌طور، و راجع به این موضوع مخالفت نکنید.» (خاطرات ایرج اسکندری. ص ۱۷۲)

فرقه دموکرات در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با حمله به چند پادگان نظامی کنترل شهر تبریز را به‌دست گرفت و اعلام خودگردانی کرد. دولت محلی فرقه دموکرات در آذربایجان مقبولیت عمومی یافت. چرا که تحولات اساسی به‌نفع مردم انجام داد.

در این دوره پس از آن‌که احمد قوام به نخست‌وزیری رسید، در ابتدا برای روی خوش نشان‌دادن به شوروی، سه عضو رهبری حزب توده را در کابینه خود شرکت داد. مدت کوتاهی بعد عازم مسکو شد و با استالین ملاقات و مذاکره کرد و در قراردادی که با سادچیکف امضاء کرد با وعده به شوروی‌ها برای کسب امتیاز نفت شمال، برای خروج ارتش سرخ از ایران زمان تعیین کردند.

پس از خروج ارتش سرخ از ایران، حکومت فرقه در آذر ۱۳۲۵ فروپاشید.

منبع ساواک در سال ۱۳۴۲ گزارش داد:

«از قرار معلوم اختلافات زیادی ما بین فرقه دموکرات و توده‌ای‌ها وجود دارد از جمله اختلافات موجود زیاد بودن تعداد افراد فرقه دموکرات در کمیته مرکزی حزب توده می‌باشد...» (پس از ده سال انشعاب‌یون حزب توده سخن می‌گویند. سند شماره ۷۲۱۳ مورخ ۲۰/۵/۱۳۳۸)

در پایان می‌توان تاکید کرد که با برقراری نظام مشروطه جمعی از فعالان سیاسی با کمونیست با تشکیل حزب دموکرات (عامیون) در چارچوب موازین قانونی به فعالیت پرداختند. چهره‌های برجسته این جریان مانند سیدحسن تقی‌زاده، محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، سلیمان میرزا اسکندری، محمدرضا مساوات و حیدرخان عمواغلی خواسته‌های رادیکال مشروطه را نمایندگی می‌کردند.

این گروه به‌ویژه پس از پیروزی مشروطه و گشایش مجلس دوم، با فعالیت پارلمانی و مطبوعاتی نقش مهمی در بیداری مردم و دفاع از انقلاب ایفا کردند. روزنامه‌های متری «ایران نو»، شفق (در تبریز) و نوبهار (در خراسان) با تلاش این جمع منتشر شد.

با تاسیس «حزب عدالت» در باکو، کمونیست‌های ایرانی از مشهد و تهران تا گیلان و تبریز در پیوند تشکیلاتی قرار گرفتند. آن‌ها تنها سه سال بعد، پس از پیروزی انقلاب اکتبر و با الهام از راه و روش بلشویک‌های قفقاز، از نیروهای سوسیال دموکرات، «حزب کمونیست ایران» را تاسیس کردند که اولین کنگره آن در سال ۱۲۹۹-۲۳ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ در بندر انزلی برگزار شد.

در سال‌های اول، حیدر عمواغلی که مهندس برق بود، تمام کوشش خود را بر این موضوع متمرکز کرد که به تحول ایران کمک کند تا از حکومت استبدادی به حکومت مشروطه برسد. او در سال ۱۹۰۶ رئیس کارخانه برق مشهد بود و بعد مدیر برق تهران شد و در جمع مشروطه خواهان فعال بود.

حیدر عمواغلی فارسی را خوب می‌دانست و با لهجه آذربایجانی، فارسی را صحبت می‌کرد و در ایرانی بودن او کوچکترین تردیدی نیست. او در سال ۱۹۰۹ و بعد از کودتای محمدعلی شاه مجبور شد به ترک ایران شد.

بین سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۷، حیدر عمواغلی در ایران نبود و در اروپا در جوامع مهاجرین مخالف حکومت دیکتاتوری فعالیت می‌کرد. وی در سال ۱۹۱۷ و در آغاز انقلاب بلشویکی، از روسیه به ایران برگشت و همزمان کمونیست‌های ایران تاکتیک جدیدی را اتخاذ کردند؛ همکاری با نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان که یک نهضت ملی‌گرا، ناسیونالیست و ضدانگلیسی بود.

در اینجا بود که حزب کمونیست برای بار دوم و این بار در ایران تشکیل شد. یعنی زمانی که قشون ژنرال دنیکین یا همان روس‌های سفید در فرار از مقابل کمونیست‌ها وارد ایران شدند و شخصی به‌نام راسکولنیکف که کمیسر سیاسی حزب بلشویک بود، در راس ارتش سرخ وارد ایران شد تا ارتش دنیکین را تعقیب و از مرزهای روسیه شوروی دور کند.

یک جمهوری انقلابی کوتاه‌مدت نیز در شهر رشت تشکیل شد که «سیدجعفر جوادوف» که بعداً به‌نام «پیشهوری» معروف شد و آذربایجانی‌الاصل بود که در روسیه زندگی می‌کرد، وزیر کشور جمهوری انقلابی گیلان شد.

در سپتامبر ۱۹۲۰، یک هیأت نمایندگی بسیار بزرگ از ایران به کنگره ملل خاور در بادکوبه رفت که ریاست آن را حیدرخان افشار یا حیدر عمواغلی بر عهده داشت. بسیاری از افراد غیرچپی هم در این کنگره شرکت داشتند، مانند علی دشتی، مدیر روزنامه شفق سرخ.

در همین حال، حیدر عمواغلی به ایران بازگشت و همکاری نزدیکی با میرزا کوچک‌خان آغاز کرد. آن‌ها سعی کردند یک جبهه مشترک تشکیل دهند و در این بین، حیدر عمواغلی در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۱، زمانی که از دیدار میرزا کوچک‌خان به بندر انزلی برمی‌گشت در یک روستا در سن ۴۱ سالگی کشته شد.

قتل حیدر عمواغلی از یک‌سو (بعضی‌ها معتقدند خود شوروی‌ها در این کار دخالت داشتند و بعضی‌ها میرزا کوچک‌خان را متهم کردند) و تغییر رویه دولت شوروی در مورد ایران به‌خاطر اوج قدرت دولت قوام‌السلطنه و سردار

سپه، باعث شد که حزب کمونیست ایران به مرحله نابودی برسد و سردار سپه و سرتیپ فضل‌الله خان معروف که بعداً سرلشگر زاهدی شد، آمدند و گیلان را هم از تسلط جنگلی‌ها و حزب کمونیست درآوردند. اختلاف نظرها در درون کمونیست‌ها از یک‌سو و مجاهدان جنگلی از سوی دیگر، نیروی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را چنان تحلیل برده بود.

با سرکوب جنبش جنگل، کمونیست‌ها شکستی سخت متحمل شدند و بیش‌تر فعالان خود، از جمله بانفوذترین رهبر سیاسی خود حیدرخان عمواغلی (مهرماه ۱۳۰۰) را نیز از دست دادند. احسان‌الله خان، موفق شد به اتحاد شوروی بگریزد. وی در پایان دهه ۱۹۳۰ قربانی تصفیه‌های استالین شد.

نهایتاً حزب توده به لحاظ اهداف و سیاست‌ها ربطی به حزب کمونیست ایران ندارد و اقدام اخیر این حزب یک سوءاستفاده سیاسی آشکار و عیان و تحریف تاریخ جنبش کمونیستی - کارگری ایران است. به‌علاوه این حزب در کارنامه خود صفحات بسیار سیاهی در همکاری با حکومت اسلامی ایران دست‌کم در پنج سال نخست این حکومت دارد. بی‌تردید این صفحات سیاه، با هیچ مایع تمیزکننده‌ای از کارنامه حزب توده پاک نخواهد شد!

این سوءاستفاده سیاسی حزب توده را باید محکوم کرد تا دیگر جرات نکند تاریخ را به‌نفع فرقه‌ای خود دست کاری کند! پنجشنبه ۲۶ تیر [سرطان] ۱۳۹۹ - ۱۶ جولای ۲۰۲۰

ضمیمه:

فضای انقلابی در آن دوران چنان گسترش یافته بود که نیما یوشیج (علی اسفندیاری) ۲۳ ساله نیز کفش و کلاه کرده بود تا به جنبش و برادر خود بپیوندد. برادرش لادین از کادرهای حزب کمونیست ایران و فعالین اصلی جمهوری گیلان بود. نیما در نامه‌ای خطاب به مادرش می‌نویسد: «می‌خواهم کاری کنم که شایسته من است ... من که می‌بینم به ضعفا چه می‌گذرد، چه‌طور می‌توانم راحت بنشینم در صورتی که خودم را اقلاً انسان خطاب می‌کنم... برادرم به ولایت نزدیک شده است. لشگر گرسنه‌ها در حوالی کلاردشت هستند. شیطان با فرشته می‌جنگد ... می‌روم به جایی که این زندگی تلخ را در آنجا وداع کنم یا آن‌که از این روزگار خفه شده، حقم را پس بگیرم.» (۴ اسد ۱۳۰۰)

و در نامه‌ای دیگر خطاب به برادرش می‌نویسد: «با این اوضاع اجتماعی ناگوار عالم، به زودی موفقیت حاصل شدن محال است. باید گاهی غمگین بود گاهی غضبناک و بی‌مهابا خود را به مهلکه‌های سختی انداخت، شاید به مقصود برسیم... از جان گذشته به مقصود می‌رسد... باری، دور افتاده از من، بعد از این نظریه‌ای که یافته‌ام یک زندگی تازه را می‌خواهم برای خودم بسازم: زندگانی در جنگل‌ها و جنگ‌ها. این زندگی تازه اگر چه پر از سختی و خطر است ولی با آن خوشحال خواهم شد... تا چند روز دیگر از این ولایت می‌روم. می‌روم به جایی که وسایل این زندگانی تازه را فراهم بیاورم. اگر موفق شدم همه‌م تازه‌ای در این قسمت البرز به توسط من در خواهد افتاد و اصالت دلاوران کوهستان را به نمایش در خواهم آورد.» (میزان ۱۳۰۰)

متن کامل هر دو نامه در «مجموعه کامل نامه‌های نیما» - گردآوری و نسخه برداری و تدوین سیروس طاهباز، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۶ قابل دسترس است.

لادین بعد از شکست جنبش گیلان به شوروی رفت ولی گاهی پنهانی برای انجام برخی فعالیت‌های حزبی به ایران می‌آمد. وی در سال ۱۹۴۱ در شوروی ناپدید شد. خسرو شاکری مدعی است که او توسط استالین تصفیه شد. این امر محتمل هست اما واقعیت این است که چند سالی از آن تصفیه‌ها گذشته بود. دوران جنگ افراد بسیاری از بیماری، گرسنگی و حوادث نظامی جان سپردند. گفته می‌شود شعر «ترا من چشم در راهم» را نیما برای لادین سرود.

ترا من چشم در راهم

ترا من چشم در راهم

شباهنگام

که می‌گیرند در شاخ «تلاجن» سایه‌ها رنگ سیاهی

وزان دلخستگانت راست اندوهی فراهم

ترا من چشم در راهم.

شباهنگام.

در آندم که بر جا دره‌ها چون مرده ماران خفتگانند

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام

گرم یاد آوری یا نه

من از یادت نمی‌کاهم

ترا من چشم در راهم

ترا من چشم در راهم. زمستان ۱۳۳۶»

نیمایوشیچ این شعر را به یاد برادرش، لادین، سرود. شراگیم(پسر نیمایوشیچ) در این باره می‌گوید: «... لادین جزء گروه ۵۳ نفر بود. از دست رضاخان می‌گریزد و به شوروی می‌رود(در سال ۱۳۱۰ - سالی که نیما و عالیه در آستارا بودند و عالیه خانم مدیر مدرسه دختران(نسوان) بود و نیما هم در مدرسه پسران تدریس می‌کرد). شبی لادین به آنجا می‌آید با لباس مبدل(لباس چوپانی) و چند روزی را در آنجا می‌ماند... شبی دو برادر[نیما و لادین] بعد از شام می‌روند کنار رودخانه و لادین برادرش را در آغوش می‌کشد و ناپدید می‌شود در سیاهی شب. از آن سال به بعد دیگر هیچ خبری از لادین نشد.

نیما شعری گفته به این مناسب که همه دوستانان نیما خیلی دوست دارند آن شعر را و فکر می‌کنند این شعر، یک شعر عاشقانه بوده. بله، شعر، عاشقانه است... ولی این عاشقانه برای برادرش بوده است. این شعر «تو را من چشم در راهم» است. نیما چشم در راه برادرش(لادین) بوده و هرگز او را نمی‌بیند.»

«لادین اسفندیاری(متولد ۱۲۸۰ شمسی در یوش مازندران) مبارز و فعال سیاسی ایرانی و از نخستین اعضای حزب عدالت بود.

او برادر کوچک نیما یوشیچ بود و به همراهش برای ادامه تحصیل از یوش به تهران رفت. لادین و برادرش با تربیتی مدرن و دیدگاهی امروزی پرورش یافتند و در جوانی به کاروان تجدخواهی ایران پیوستند. بر خلاف نیما، لادین پس از دوره تحصیلات راه سیاست را در پیش گرفت. او که از اعضای "حزب عدالت" بود به همراه برخی دیگر از اعضای آن پس از آغاز نهضت جنگل به آن پیوست.

در نهضت جنگل لادین با همراهی افرادی چون عبدالحسین حسابی و ابو القاسم ذره به فعالیت‌های فرهنگی پرداخت.

لادین روزنامه «ایران سرخ» را به عنوان ارگان «کمیساریای دولت انقلابی جمهوری گیلان» منتشر کرد. برادرش نیما هم در انتشار این روزنامه با او همکاری می‌کرد.

با شکست جمهوری گیلان او به همراه جمعی دیگر در آبان ۱۳۰۰ شمسی بندر انزلی را به مقصد شوروی ترک کرد.

لادین پس از حضور دوباره در ایران در سال ۱۳۱۰ کتاب «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» را در چاپخانه باقرزاده تهران منتشر کرد.

بر اساس برخی منابع تاریخی لادین به منظور تحقیق درباره «حزب کمونیست ایران» در فاصله سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۰۶ به ایران آمد.

با استقرار حکومت پهلوی، دستگاه امنیتی به هیچ صدای مخالفی مجال بروز نمی‌داد و به هر حرکت ناوابسته به حکومت، بدگمان بود.

با تصویب قانون "منع فعالیت اشتراکی" معروف به «قانون سیاه»، که در سال ۱۳۱۰ به اطلاع عموم رسید، بسیاری از منتقدان تحت تعقیب قرار گرفتند و به حبس افتادند.

لادین اسفندیاری زندگی مخفیانه در پیش گرفت و سپس ناگزیر به ترک کشور شد. نیما برادر خود را تا مرز آستارا بدرقه کرد و پیش از عبور به خاک شوروی او را برای آخرین بار در آغوش گرفت.

«او قربانی تصفیه‌های استالین شد» (ویکی پدیا، فارسی).

[ترا من چشم در راهم!](#)

www.aparat.com › omzhd ›

تبریز امروز: ترا من چشم در راهم، شباهنگام، ... وای بر من:

شعر نیما یوشیج با صدای شراگیم یوشیج. پیچک (قاصدک شعر و غزل):

<https://www.aparat.com/v/omzhd>